

طلسم و جادو، دگردیسی و یک نکته‌ی اخلاقی فراموش نشدنی



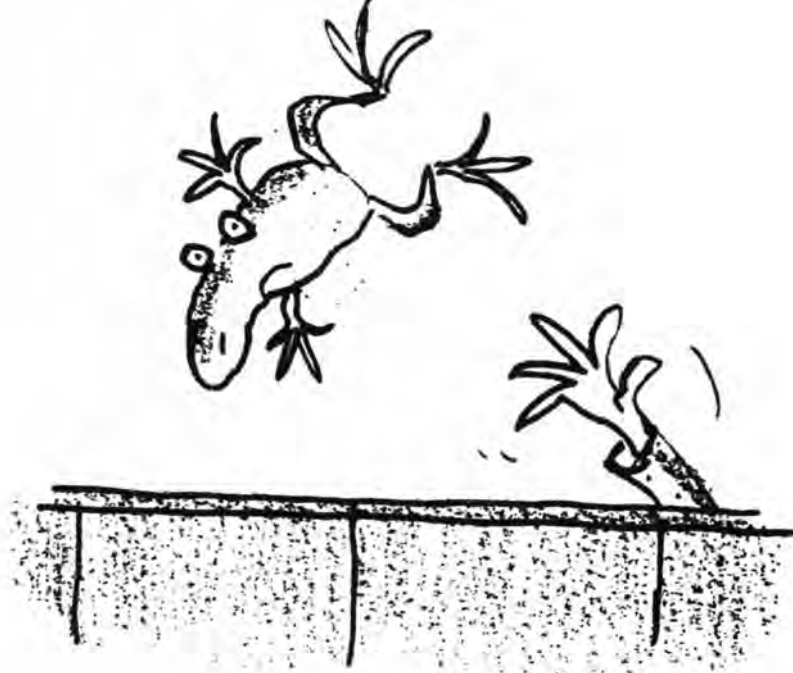
فروغ علی‌شاهرودی



قورباغه نگهبان
نویسنده: پل استوارت
ترجمه: مهشید مجتهدزاده
تصویرگر: تونی راس
ناشر: پیدایش
نوبت چاپ: نخست / ۱۳۸۹
قیمت: ۲۵۰۰ تومان

فانتزی، نوع ادبی خاصی است که در دو سده‌ی اخیر پدید آمده است، اما قرن‌هاست روش خیال‌انگیز یا فانتزیک به کار رفته در قصه‌ها خوانندگان را به خود جذب کرده است. کودکان همواره به دنیای منحصر به فرد فانتزی‌ها نیاز دارند، زیرا فانتزی‌ها، به خواننده لذت می‌بخشند، باعث رشد تخیل و سرگرم کردن او می‌شوند.

در دنیای پیشرفته‌ی امروز نیز کودکان هم‌چنان به فانتزی‌ها و فضاهای تخیلی آن‌ها نیاز دارند؛ زیرا ساختار فکری، ذهنی و روانی کودکان به گونه‌ای است که برای پرورش و غنا به چنین فضاهایی نیاز دارد. هر چند تکنولوژی‌های پیشرفته امروزی (تلویزیون، سرگرمی‌ها و بازی‌های یارانه‌ای و مشابه‌های آن‌ها) بخشی از این نیاز را برآورده می‌سازند، اما به دلیل نوع ارائه، «تخیل محدود» محسوب می‌شوند ولی، دنیای تخیلاتی که ادبیات فانتزی فراروی خواننده می‌گذارد دارای امتیاز ویژه‌ای است. بنا به کیفیات، آن نوعی «تخیل آزاد» به‌شمار می‌رود و وسعت آن به گستره و غنای ذهن، روان و فکر خواننده بستگی دارد و محدودیتی برای آن متصور نیست.



کارکرد دیگر فانتزی‌ها برای کودکان، از جنبه الگودهی آن در تعمیم اندیشه‌ها و باورهای انسانی است: «فانتزی بیش از هر چیز نوعی واکنش در قالب هنر است به انسانی که خردگرایی را برترین و بالاترین شعار خود می‌داند. وقتی که دنیای عقلی به باورهای انسانی یورش می‌آورد، ضد حمله‌ی آن در قالب فانتزی‌ها شکل می‌گیرد. دلایل این کار متعدد است؛ در دوره‌ای که انسان شعار خردگرایی را سر می‌دهد، این خطر وجود دارد که گنجینه‌ی گران‌بهای باورهای انسانی که در الگوهای اسطوره به زندگی خود ادامه می‌داد، با یورش علم از پا دربیاید و فراموش شود، اما فانتزی‌ها این امکان را برای انسان فراهم می‌کنند که بار دیگر در قالب‌های امروزی، کهن‌ترین الگوهای اندیشه بشری را درک کنند؛ کاری که از عهده‌ی افسانه‌های کهن بر نمی‌آید.»^۱

از ویژگی‌های داستان‌های فانتزی جدید آن است که ضمن الهام از بافت ادبیات سنتی و قصه‌های فرهنگ عامه، برای بیان اندیشه‌های تازه، به کار می‌رود.

درباره‌ی قرابت ویژگی‌های این دو نوع ادبی بسیار سخن گفته شده است. در فانتزی‌ها هم‌چون قصه‌های فرهنگ عامه «اعتقادات و ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی به روش خیال‌انگیز (فانتزیک) و با تکیه بر خصوصیات زیبایی‌شناسی (استاتیک)»^۲ پدید آمده است؛ اما فانتزی‌های نو، که آگاهانه از سوی نویسندگان برای تقویت کنجکاوی و گسترش تخیل خواننده خلق شده‌اند، در فضاهای تخیلی ممکن‌پذیر صورت می‌گیرند و خوانندگان را در موقعیت‌هایی قرار می‌دهند که ناشدنی‌ها به شکل باورپذیری ممکن و شدنی می‌شوند.

«نورتون» آن‌جا که درباره داستان‌های فانتزی و خوانندگان آن سخن می‌گوید، معتقد است: «یک داستان ممکن است باورپذیر به نظر برسد، اگر از یک زمینه متنی واقعی آغاز شود و سپس به قلمرو فانتزی وارد شود... و هنگامی که شخصیت‌های واقعی داستان با موقعیت فانتزیک روبه‌رو می‌شوند و آن را می‌پذیرند، خوانندگان هم آن را باور می‌کنند.»^۳ این دقیقاً اتفاقی است که در داستان‌های فانتزی جدید خواننده با آن روبه‌روست؛ واقعیت‌های زندگی روزمره و ملموس شخصیت‌ها که ناگهان در شرایطی با موقعیت‌های فانتزیک روبه‌رو می‌شوند و آن را می‌پذیرند، خوانندگان را نیز ترغیب به باور داستان می‌کنند؛ چنان‌چه در داستان «قورباغه نگهبان» اتفاق افتاده است. داستان بی‌درنگ با فریاد لوبی آغاز می‌شود: «گم شو! بزن به چاک! قورباغه به حرفش توجهی نکرد و ادامه داد: قورا! قورا!»^۴ این شروع هیجان‌انگیز، در یک حرکت پیش‌رونده، خواننده را تشویق به دنبال کردن داستان می‌کند.

«لوتیز میچل که همه او را با نام لوبی می‌شناختند هشت ساله بود و با پدر و مادرش توی یک خانه‌ی بلند و باریک زندگی می‌کرد. لوبی اتاق پشتی را برداشته بود جایی که قرار بود ساکت و آرام باشد. ولی یک هفته بود که هر روز صبح سر ساعت چهار قورباغه‌ای از توی حوض باغ شروع به خواندن می‌کرد. قورا! قورا!»^۵

«پل استوارت»، به گونه‌ای هنرمندانه داستان «قورباغه نگهبان» را پرداخته است و با هوشیاری خواننده را به ماجرای می‌کشاند که می‌تواند احساس و واکنش لوبی را درک، لمس و باور کند. لوبی در طول آن یک هفته «خیلی بی‌حوصله و خیلی خیلی خسته شده بود.»^۶ پدر بزرگ لوبی نیز متوجه حال ناخوش لوبی شده بود. پدر بزرگ بعد از ظهرهای پنج‌شنبه دنبال لوبی می‌رفت و او را از مدرسه به خانه‌اش می‌برد اما به جای احوال‌پرسی همیشگی به لوبی گفت: «لوبی! زیر چشم‌هایت سیاه شد و گود افتاده! چه کار کردی؟ به نظر خیلی خسته می‌آیی.»^۷

لوبی ماجرای یک هفته قورقور کردن این قورباغه مزاحم را برای پدر بزرگ تعریف کرد. پدر بزرگ معتقد است که آن اصلاً قورباغه نیست و آدمی است طلسم شده و داستان «شاهزاده قورباغه» را به یاد او می‌آورد.

اما «لوبی با ناامیدی می گوید: پدر بزرگ! من دیگر برای شنیدن قصه‌های جادوگران بدجنس و طلسم‌های جادویی خیلی بزرگ شده‌ام!»؛ و به یاد شاهزاده‌ی قصه افتاد و گفت: «... اصلاً علاقه‌ای به بوسیدن آن قورباغه ندارم. پدر بزرگ لبخندی مرموزانه زد و گفت: خواهی دید!» پدر بزرگ استدلال می‌کند: اگر چه لوبی دیگر جادو را باور ندارد دلیل نمی‌شود که جادو وجود نداشته باشد.

اما بعد چه اتفاقی برای لوبی افتاد و او چه کرد؟

سر ساعت چهار صبح دوباره قورباغه او را از خواب بیدار کرد. در ادامه، داستان، رویارویی لوبی با مشکل پیش آمده و سعی او در غلبه بر آن را نشان می‌دهد در حالی که گریزگاهی که او می‌یابد او را درگیر با ماجرای عجیب می‌سازد که به گونه‌ای غافل‌گیرکننده و غیرقابل پیش‌بینی به ارتباطی خاص می‌انجامد.

لوبی برای این که درس خوبی به قورباغه بدهد، او را از حوض گرفت و به درون جوی آبی که از میان درختان عبور می‌کرد پرتاب کرد.

اما ساعت شش صبح قورباغه دوباره برگشت. این بار لوبی به کمک مادرش، قورباغه را در دریاچه «لیدن» به فاصله نیم‌مایلی آن‌جا را رها کرد. سر ساعت چهار صبح روز بعد قورباغه برگشت و لوبی را به حیرت و تعجب واداشت «اما او چه طور این همه راه را برگشته بود؟ و این قدر سریع؟ و از همه مهم‌تر این که چرا برگشته بود؟ قور! قور! لوبی تعجب کرد آیا آن یک قورباغه خارق‌العاده بود؟ یا این که از اول هم حق با پدر بزرگ بود؟»^{۱۰}

«پیگیری پیرنگ یک داستان مانند پیگیری یک راه پُریچ و خم است که به گونه‌ای طبیعی از کنش داستان برمی‌خیزد. اگر پیرنگ خوب پیش برود کنار گذاشتن کتاب بی‌آن که آن را تمام کرده باشی، بسیار دشوار خواهد بود اما اگر پیرنگ خوب نباشد نمی‌تواند توجه خواننده را جلب کند یا بسیار زود قابل پیش‌بینی خواهد بود. آن گونه که داستان پیش از آن که به پایان برسد، تمام شده است.»^{۱۱}

طرح این داستان، عامل مهمی است که خواننده را درگیر می‌کند و به او لذت می‌بخشد. شاید قورقور بی‌هنگام قورباغه‌ای، انگیزه‌ای برای «پل استوارت» برای خلق داستان «قورباغه نگهبان» شده باشد، اما در خط سیر داستان، هیجان و تعلیق، آگاهانه از سوی نویسنده برای رشد بیش‌تر تخیل و ترغیب خواننده به کار رفته است، زیرا اتفاقی که برای کودکان عصر حاضر افتاده چنین است: آن‌ها خیلی زود جذب واقعیت‌های زندگی می‌شوند و دنیای شیرین و پُر هیجان و کشمکش تخیلات و رؤیاهای جادوهای خیال‌انگیز کودکی را فراموش می‌کنند؛ چنان‌چه برای لوبی دختر هشت ساله‌ی این داستان اتفاق افتاده است. لوبی نمی‌تواند طلسم قورباغه را بپذیرد. او جادو را باور ندارد، اما به قول پدر بزرگ، دلیل نمی‌شود جادو وجود نداشته باشد.

برای او «همیشه این‌طور بوده که قورباغه‌ها تخم‌ریزی می‌کنند، بچه قورباغه‌ها بزرگ می‌شوند و به یک قورباغه تبدیل می‌شوند. اما این که انسان به قورباغه تبدیل شود... غیرممکن است!»^{۱۲}





اما ناگهان صدای قورباغه قطع می‌شود. لوبی متوجه می‌شود که قورباغه از دهان پاگسی گربه بزرگ خنایی رنگ همسایه آویزان است. «لوبی یک لحظه فکر کرد که برای قورباغه کاری نکنند؛ اما فقط یک لحظه. نه، قورباغه هر چه قدر هم که سر و صدا می‌کرد، حقش نبود که خورده شود.»^{۱۳}

با یک تصمیم سریع، لوبی با عجله به حیاط رفت و با عصبانیت از پاگسی خواست که قورباغه را به زمین بیندازد. قورباغه نمرده بود اما یکی از دست‌هایش خونی بود. لوبی برای قورباغه ناراحت شد و «بی‌آن که کاملاً بداند دارد چه کار می‌کند قورباغه را بوسید.»^{۱۴}

وقتی قورباغه با بی‌حالی از او تشکر کرد لوبی به شدت جا خورد. «بوسه‌ی لوبی قورباغه را به یک شاهزاده تبدیل نکرد اما کمک کرد او حرف بزند.»^{۱۵}

سبک ساده‌ی این داستان همانند قصه‌ها توجه مخاطب را جلب می‌کند. سادگی در اندیشه‌ها و گفتارهای شخصیت‌ها به چشم می‌خورد.

نویسنده با توجه به عنصر سحر و جادو و با اشاره ضمنی به داستان «شاهزاده قورباغه» و به‌کارگیری عناصری از آن، به شیوه‌ای دل‌نشین و جذاب با طلسم شدن پسری به شکل قورباغه این داستان را پرداخته است.

همانند داستان «شاهزاده قورباغه»، دگردیسی شاهزاده به قورباغه در مورد پسرک اتفاق افتاده؛ پسرک شاهزاده نیست اما قورباغه شده و دگردیسی در مورد او انجام شده است.

درون‌مایه از دیگر ویژگی‌های ادبیات سنتی است، که برای فانتزی نویسان بستری برای طرح موضوعات تازه شده است. بسیاری از نویسندگان فانتزی نو، درون‌مایه، فضا سازی و پیام واضح ادبیات سنتی را به کار برده‌اند. همین ویژگی‌ها فانتزی‌های جدید را مانند قصه‌های کهن برای کودکان دل‌نشین و جذاب ساخته است.

عنصر جادو و طلسم، دگردیسی انسان به جانور در اثر شرارت یا بدجنسی جادوگری بد ذات یا نیروهای جادویی، مخمسه و گرفتاری، امید، خوش‌بینی و پایانی خوش، از دیگر ویژگی‌های مشترک این دو نوع ادبی است؛ اگرچه در تخیل پویا و شخصیت‌پردازی با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند.

در جلب نیروهای مثبت و یا باطل شدن سحر و جادو و طلسم هم‌چون قصه‌های کهن، صفات و رفتار مثبت شخصیت یا قهرمان نیز تأثیرگذار بوده است. چنین درون‌مایه‌ای باعث خشنودی و لذت خواننده می‌شود.

قورباغه‌ی سخن‌گو تعریف کرد هنگامی که کنار ساحل غواصی می‌کرده به یک جادوگر آبری برخورده که جیغ‌جیغ‌کنان گفته «حالا برای فضولی کردن و سرک کشیدن در کار دیگران و موی دماغ کسی شدن درس خوبی بهت خواهیم داد»؛^{۱۶} و بدین ترتیب او را به یک قورباغه تبدیل کرده بود تا ننگهبان کسی شود و گفته بود «تا وقتی که به یک نفر کمک کنی، به همین شکل باقی می‌ماند.»^{۱۷}

تأکید بر رفتار خوب، کمک کردن، مسئولیت‌پذیری در رهایی از مشکلات، هم‌چون قصه‌ها از پیام‌های مشخص این داستان است؛ با تأکید بر این نکته که، برای جلب توجه خواننده، اهمیت کار خوب وقتی به‌طور غیرمستقیم ارائه و مطرح شود، تأثیرگذارتر است.

هر چند غواصی پسرک دلیل قابل قبول و معقولی برای طلسم شدن او نیست تا زمینه‌ای شود برای درس اخلاقی. کمک کردن به دیگران به منظور شکستن و باطل شدن طلسم؛ اما مانند قصه‌ها که گاهی شخصیت‌ها یا قهرمان‌ها بدون هیچ گناهی جادو می‌شوند و گرفتار جادوگرهای بدجنس و طلسم آن‌ها می‌شوند، در این داستان نیز برای پسرک اتفاق افتاده است.

شاید شیطنت و بازیگوشی ناموجه و نادرستی که منجر به چنین طلسمی می‌شد بیش‌تر مورد قبول و باور خواننده قرار می‌گرفت، اما به هر حال، چنین اتفاقی افتاده و پسرک طلسم شده است.

و شاید هدف دیگر نویسنده از مطرح کردن این ماجرا در یک بعد وسیع‌تر ناظر به این موضوع باشد که، «وقتی رفتارهای انسان جزئی از شخصیت او می‌شود، پس انسان‌ها نیز جادوی رفتارهای خویشند.»

مگر نه این است که جادو باعث تغییر و دگرگونی عجیب و نوعی دگردیسی در شکل، روان، اخلاق و حتی شخصیت فرد جادو شده می‌شود؛ پس هر گاه بپذیریم که رفتار انسان شخصیت او می‌شود، پس چه بسا رفتارهایی بسان طلسمی، نوعی دگردیسی و دگرگونی‌های نابهنجار در شکل و شخصیت انسان پدید می‌آورد که راز شکستن آن طلسم‌ها، رفتارهای مثبت و شاید بیش از همه کمک به دیگران است؛ و توجه به این نکته که این خود وجودی ما که باید با انجام یک کار خوب یا کمک کردن به کسی یا نجات دادن جان کسی، طلسم این نابهنجاری‌ها و دگرگونی‌های رفتاری و شخصیتی خویش را بشکند؛ نوعی احساس مسئولیت را در خواننده برانگیزد.

شخصیت لوبی نیز موضوع مهمی برای جلب توجه خواننده است. لوبی، دختری کنجکاو، هوشیار و البته یاری‌دهنده است. ویژگی‌های شخصیتی او در مواجهه با مشکل پیش آمده و راه غلبه بر آن و پایداری تا پایان ماجرا، خواننده را نیز به ادامه داستان ترغیب می‌کند تا آن‌جا که او را احساس می‌کند و در کشمکش او با شرایط پیش آمده همراه می‌شود.

بدین ترتیب قورباغه که سعی کرده بود با قورقور توجه او را به خود جلب کند، نگهبان لوبی می‌شود، اما نه قورباغه و نه لوبی نمی‌دانند او باید چه کاری انجام دهد و درک این را ندارند که واقعاً چه کمکی می‌تواند به لوبی بکند وقتی فقط هشت سانتی‌متر طول دارد.

قورباغه نگهبان لوبی شده، اما هر دو به انتظار می‌مانند تا زمان باطل شدن طلسم فرا برسد. لوبی از بیم خورده شدن قورباغه توسط پاگسی او را در جای امنی می‌گذارد... توی اتاق زیر شیروانی یک آکواریوم قدیمی داریم. آن را با شن و ماسه و علف‌های حوض پر می‌کنم و تو را توی آن



می‌گذارم.^{۱۸} قورباغه قول می‌دهد از آن به بعد ساکت بماند.

لوبی تا ساعت ده صبح آن روز راحت خوابید. لوبی تصور می‌کرد ماجرای قورباغه سخن‌گو را در خواب دیده و هنگامی که می‌خواست از خواب عجیبش درباره این قورباغه سخن‌گو با مادر صحبت کند، مادر گفت «می‌خواهی با آن قورباغه‌ای که توی آکواریوم است، چه کار کنی؟»^{۱۹} لوبی امیدوار بود که همه چیز خواب بوده باشد، ولی قورباغه توی آکواریوم بود، پس خواب ندیده بود. اما «اگر خواب ندیده بود... قورباغه را برداشت و گفت: تو می‌توانی حرف بزنی؟ قورباغه حرفی نزد.»^{۲۰} نویسنده با ظرافت داستان را طوری پروراند که کاملاً مشخص نمی‌کند طلسم شدن قورباغه، گفت‌وگوی لوبی با او، در خواب، رؤیا و یا بیداری اتفاق افتاده است. وقتی لوبی با قورباغه‌ی درون آکواریوم روبه‌رو می‌شود و ماجرای قورباغه و طلسم او را باور می‌کند، همین باعث می‌شود که خوانندگان نیز ناباوری‌اش را کنار گذارند.

پسر به‌طور ناخواسته در مسیری قرار گرفته که باید در انتظار سرنوشت بماند. او جادو شده و باید منتظر بماند تا با کار خوبی که انجام می‌دهد طلسمی که او را به شکل قورباغه درآورده شکسته و باطل شود. لوبی نیز با او در انتظار باقی می‌ماند؛

و از این طریق خواننده را نیز در انتظار باقی می‌گذارند. چنین درون‌مایه‌ای برای خواننده قابل درک است و انگیزه‌ای است که او را مجذوب پیگیری داستان می‌کند.

آن‌چه سبب گیرایی طرح داستان شده گره‌افکنی جذاب آن است. از ماجرای قورقورهای عجیب قورباغه، طلسم شدن او و سخن‌گویی‌اش تا آن‌جا که لوبی و قورباغه هر دو باید به انتظار یک اتفاق بمانند. رمز شکستن جادو این است: «تا زمانی که به یک نفر کمک کنی به همین شکل باقی می‌مانی.» بدین ترتیب، بر هیجان داستان افزوده می‌شود. کنش‌ها خواننده را درگیر و ترغیب به ادامه داستان می‌کنند.

آن‌ها هشت روز منتظر ماندند. «قورباغه قولش یادش بود. روزها گذشت و برای یک بار هم که شده بود، لوبی را از خواب بیدار نکرد.»^{۲۱}

اما در حرکت رو به جلو در ادامه‌ی داستان، طلسم چگونه شکسته می‌شود و پس از جادوی جادوگر بدجنس چگونه نجات می‌یابد؟

قورباغه ضمن حفظ شخصیت جانوری‌اش (زندگی در میان شن‌های آکواریوم و خوردن حشرات و کرم)، باید خصلتی انسانی (کمک به دیگران) را در خود پیرواند تا تحولی در او پدید آید و به شکل عادی خود بازگردد.

از این راه تخیل خواننده را نیز به خود مشغول می‌دارد و تا گره‌گشایی، پی‌جوی ماجرا می‌کند. تا این‌که سرانجام؛ یک شب ساعت بیست دقیقه به یک نیمه‌شب «قور! قور!... قورباغه توی آکواریوم بالا و پایین پرید. قور! داد زد قور!! کمی بعد بوی خاصی به مشام لوبی رسید... گاز! با صدای بلند فریاد زد مامان! بابا! بوی گاز می‌آید!»^{۲۲} مادر به آتش‌نشانی زنگ زد. «پیدا کردن محل نشستی گاز برای مأمورها زیاد طول نکشید.»^{۲۳} آن‌ها به موقع از مرگ نجات یافتند.

ماجرا از این قرار بود که، پدر لوبی خودش آب‌گرمکن را نصب کرده بود در حالی که تجربه کافی در این زمینه نداشت و باعث نشستی گاز شده بود. مادر به لوبی گفت «لوبی، خدا را شکر که تو آن موقع بیدار بودی. لوبی گفت: قورباغه بیدارم کرد.»^{۲۴}

لوبی به یاد قورباغه افتاد. اما قورباغه نبود. «قورباغه هیچ‌جا نبود. بعد لوبی چشمش به چیزی افتاد. جای پا روی زمین... جای پاهای خیس که شکل کفش غواصی بود روی فرش از کنار میز تا در اتاق... و از پاگرد تا طبقه پایین و بعد از میان آشپزخانه تا در پشتی... و بیرون از خانه تا جاده باغ ادامه داشت که دور و دورتر می‌شد.»^{۲۵} سرانجام با این کمک قورباغه، طلسم شکسته و او رها شده و رفته بود و هم‌چون قصه‌ها داستان به پایانی خوش منتهی می‌شود.

ارزش‌های اخلاقی بسیاری به فراخور طرح و درون‌مایه از این داستان برای مخاطب مطرح است؛ بیش از همه، یک درس اخلاقی فراموش‌نشده؛ کمک به دیگران، که علاوه بر جنبه‌های انسانی، اخلاقی و اجتماعی آن، می‌تواند باعث رفع بسیاری از گرفتاری‌ها و مشکلات شود، زیرا گاه مشکلات هم می‌تواند از راه‌های غیرعادی حل شود. وقتی داستان بر ارزش‌های زیربنایی و اصولی مانند کمک به دیگران، تعهد، مسئولیت‌پذیری، مهربانی و محبت، بنا شده باشد، خوانندگان نکاتی را درباره باورها و ارزش‌هایی درمی‌یابند که باورهایی جهانی‌اند.

پی‌نوشت:

- ۱ - محمدی، محمدهادی. فانتزی در ادبیات کودکان. ۱۱ - دونا نورتون. ص ۱۰۳
- روزگار، ۱۳۷۸، ص ۶۰
- ۲ - پولادی، کمال. بنیادهای ادبیات کودک. کانون پرورش
- فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۸۴، ص ۲۱۵
- ۳ - نورتون، دونا. شناخت ادبیات کودکان؛ گونه‌ها و کاربردها.
- ترجمه: منصوره راعی، ثریا قزل‌ایغ و دیگران، خانه ترجمه
- کودکان و نوجوانان، ۱۳۸۲، ص ۳۱۰
- ۴ - استوارت، پل. قورباغه نگهبان. ترجمه: مهشید
- مجتهدزاده، پیدایش، ۱۳۸۹، ص ۵
- ۵ - همان‌جا، ص ۷
- ۶ - همان‌جا، ص ۸
- ۷ - همان‌جا، ص ۱۰
- ۸ - همان‌جا، ص ۱۴
- ۹ - همان‌جا، ص ۱۷
- ۱۰ - همان‌جا، ص ۳۱
- ۱۱ - همان‌جا، ص ۳۲
- ۱۲ - همان‌جا، ص ۳۳
- ۱۳ - همان‌جا، ص ۳۴
- ۱۴ - همان‌جا، ص ۳۷
- ۱۵ - همان‌جا، ص ۳۸
- ۱۶ - همان‌جا، ص ۴۳
- ۱۷ - همان‌جا، ص ۴۴
- ۱۸ - همان‌جا، ص ۴۹
- ۱۹ - همان‌جا، ص ۵۳
- ۲۰ - همان‌جا، ص ۵۴
- ۲۱ - همان‌جا، ص ۵۶
- ۲۲ - همان‌جا، ص ۵۹
- ۲۳ - همان‌جا
- ۲۴ - همان‌جا، ص ۶۱
- ۲۵ - همان‌جا، ص ۶۳

